

ای خداوند این خم و کوزه مرا

در پذیر از فضل الله اشتری

کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس

پاک دار این آب را از هر نجس

تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر

تا بگیرد کوزه من خوی بحر "دفتر اول مثنوی"

مولانا و سعدی

ما اگر چهار ستون اصلی برای ادبیاتمنان تصویر کنیم) فردوسی مولانا ، سعدی و حافظ(همین چهارت تن هستند. که هر یک در حوزه کاری خود سر آمدند. فردوسی در حمامه و روح ملی با شاهنامه مولانا با مثنوی و دیوان کبیر در عرفان و عشق الهی. سعدی با بوستان و گلستان در اخلاق و حافظ در غزل غنایی و مقایسه اینان شاید کاری نا درست باشد. زیرا هریک از اینها بر قله های بلند شعر و ادب فارسی نشسته اند. و ما در این یاد داشت به دو قله یا دو ستون آن می پردازیم. و این بدان معنی نیست که دیگر شاعران ما که آثار گرانقدری هم از ایشان به جا مانده چون نظامی و عطار و سنایی و ... کم اهمیت اند. بلکه این چهارت تن در مجموع و ارزیابی های گوناگون از سوی خردمندان آگاه چنین جایگاهی برایشان قابل شده اند.

از شگفتی های تاریخ ادب ایران زاده شدن این دو پدیده شعرو ادب پارسی با دو سال فاصله از یکدیگر است مولانا جلال الدین در 604 و شیخ مصلح الدین سعدی در 606 آن یکی در بلخ و دیگری در شیراز هردو سرزمین(خراسان و فارس) دارای ادبیان، شاعران و عارفان فراوانی است.

یکی مولانا است که، برای گریز از بد رفتاری های حاکمان خوارزم در کودکی به همراه پدر و خانواده به قصد زیارت (و شاید در امان ماندن از حمله مغول) مجبور به مهاجرت می شوند و مدتی در بغداد (آگفته می شود در همان هنگام سعدی هم در بغداد و در نظامیه مشغول تحصیل بوده) و پس از آن به آسیای صغیر و در قونیه ساکن می شوند.

و پرشن محمدبن حسین خطیبی بلخی معروف به بهائی ولد و سلطان العلماء که فقیه و عارفی سرشناس بوده در همانجا کلاس تدریس و وعظ راه می اندازد و جلال الدین نیز آنچه را از علوم روز در نزد پدر و استادی دیگر به خوبی می آموزد. او پس از مرگ پدر از محضر استادی چون برهان الدین محقق ترمذی بهره می برد. و خود بر کرسی استادی می نشیند و به وعظ و خطابه می پردازد و حدود چهل سال دارد که با پدیده ای شگفت به نام شمس تبریزی آشنا می شود و به فقیهی ساختار شکن تبدیل می شود شاید از این پس به شاعری و غزل سرایی روی می آورد.

سعدی ، نیز در دهه ی نخستین سده ی هفتم هجری در یکی از دودمان های نژاده شیراز که به گفته خود شیخ همه ی عالمان دین بودند بیده به جهان گشود. هنوز طلف بود که از نوازش پدر بی بهره شد و با درد پیتی خود کرد و با شوق فراوان به مکتب می رفت و مقدمات علوم را فرا می گرفت و چون به روز نوجوانی رسید سخت به پژوهش دین و دانش دل بست. اوضاع آشقته ایران در پایان روزگار سلطان محمد خوارزم شاه و ترکتازی تاتار به این مرز و بوم به ویژه حمله سلطان غیاث الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه به شیراز (621) سعدی مجبور به ترک یار و دیار شد و آهنگ نظامیه بغدادکرد... سعدی را دو استاد بر جسته جمال الدین عبدالرحمان ابو الفرج بن جوزی دوم(در گذشته 636) و عارف معروف، شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد صاحب کتاب عوارف المعارف (در گذشته 632) بود. به هر روی او با بهره گیری از این استادان بر جسته آن روزگار و در نظامیه بغداد در علوم دینی، فقه، حدیث تفسیر و کلام به استادی رسید و در فن خطابه و وعظ مهارت یافت آنگاه به جهانگردی و سیر آفاق پرداخت و بیش از سی سال را در سفر گذراند(سفرهای سعدی با اطمینان شامل مناطق عراق بین النهرين، شام و سوریه و لبنان امروزی، حجاز مکه و مدینه و احتمالاً فلسطین بوده است).

سعدی خود در بوستان تصریح می کند که در طی این سال ها «بسیار گشتم» و حتی از روم آناتولی هم دیدن کرده است. برخی منابع به ملاقات او با غازیان در نزدیکی قونینه و سفر به شهر ادنه در آسیای صغیر اشاره کرده اند).

بر گرفته از مقاله فرهاد مشکور با عنوان( امکان ملاقات سعدی و مولانا؛ در سایه تطابق زمانی و مکانی سفرهای سعدی و مهاجرت مولانا )

و در نهایت به زادگاهش باز گشت و به خدمت اتابکان فارس در آمد و در دربار اتابک مقامی ارجمند یافت. چنانچه خودش هم در قصیده‌ای می‌گوید:

قصیده شماره ۵۸ - در ستایش ابوبکر بن سعد

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی

شدم در سفر روزگاری درنگی

جهان زیر پی چون سکندر بریدم

چو یاحوج بگذشم از سد سنگی

برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم

جهان در هم افتاده چون موی زنگی

چو باز آدم کشور آسوده دیدم

ز گرگان به در رفته آن نیز چنگی

خط ماهر ویان چو مشک تتاری

سر زلف خوبان چو درع فرنگی

به نام ایزد آبد و پر ناز و نعمت

پلنگان رها کرده خوی پلنگی

درون مردمی چون ملک نیک محضر

برون لشکری چون هژبران جنگی

بپرسیدم این کشور آسوده کی شد؟

کسی گفت: سعدی! چه شوریده رنگی

چنان بود در عهد اول که دیدی

جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی

چنین شد در ایام سلطان عادل

اتابک ابوبکر بن سعد زنگی

همانگونه که اشاره رفت سعدی در شرایطی بحرانی و تهاجمات برادر سلطان خوارزم ترک دیار می‌کند و به بغداد می‌رود.

در میان وجهه تشابه این دو بزرگ این تفاوت هم هست که مولانا به خدمت حاکمان در نیامد و سعدی علاوه بر داشتن اندوزی و ععظ و خطابه و جهانگردی تجربه‌ی دیری نیز داشت. و بوستان را به نام اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی در قالب مثنوی به بحر متقارب به نظم آورد و گلزاری از معرفت و اخلاق و حکمت عملی و جامعه شناسی و آیین کشور داری بیار است.

هفت کشور نمی‌کنند امروز

بی مقالات سعدی انجمنی

برگرفته از مقدمه گلستان سعدی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر انتشارات صفتی علیشاه چاپ یازدهم 1376

این دو ستون شعر و ادب هردو آثاری به نظم و نثر دارند مولانا مثنوی و دیوان کبیر را در نظم و فیه ما فیه و مکتوبات و مجالس سبعه را به نثر

و سعدی در نظم بوستان و دیوان شعر و در نثر گلستان را از خود به پادگار گذاشته اند.

از شگفتی های روزگار واقعاً این است که شاهکارهای اینها هم تقریباً همزمان آفریده شده. یعنی سعدی گلستان و بوستان را در ۶۵۵ و ۶۵۶ قمری سروده و مولانا به احتمال زیاد در ۶۵۸ مثنوی را شروع کرد و به احتمال زیاد در ایامی که مولانا مشغول سرودن غزل های خوشن بوده سعدی هم همزمان غزل های خودش را می گفته و این یکی از عجایب تاریخ ماست که دو تا نابغه ای تراز اول در یک زمان زندگی می کرند.

در برخی از منابع از جمله مناقب العارفین افلاکی ص 266 و 267 و عجایب البلدان از ملاقات سعدی و مولانا سخن گفته شده و پژوهشگرانی چون استاد شفیعی کدکنی، استاد فروزانفر و ایرج شهبازی آن را رد می کنند چون تنها در منابع صوفیه آمده و مستند دقیقی مبنی بر اثبات این مدعای پیدا نشده است.

یکی از وجوه تفاوت مولانا و سعدی در این است که تاریخ ولادت و وفات مولانا به طور دقیق مشخص است که در کجا و چه سالی و در چه روزی به دنیا آمده و در چه روزی و سالی وفات یافته و تا آخرین لحظ حیاتش فرزندش در کنارش بوده و ا

برای حال مولانا احساس نگرانی می کرده در اینجا مولانا به او می گوید:

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن

تُرك من خراب شبگرِه مبتلا کن

ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها

خواهی بیا ببخشا، خواهی برو جفا کن

بُکشَد، كَسْش نَگُويد: «تدبیر خون‌بهَا کن»

بر شاه خوب رویان، واجب وفا نباشد

ای زر دروی عاشق، تو صیر کن وفا کن

در دیست غیر مردن، آن را دوا نباشد

پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

در خواب دوش پیری، در کوی عشق دیدم

با دست اشارتم کرد، که عزم سوی ما کن

و در مقدمه ولد نامه که اثری از فرزند مورد توجه مولانا سلطان ولد است در مثنوی تاریخ دقیق وفات مولانا را آورده که:

پنجم ماه در جماد آخر

بود نقل ان آن شه فاخر

سال هفتاد و دو بده بعد

ششصد از بعد هجرت احمد

دکتر حمیدیان در مقایسه ای بین غزلیات مولانا و سعدی می گوید:

در غزل های سعدی نوعی تناسب نسبی در تعداد ابیات دیده می شود. اما این تناسب به هیچ وجه در غزل های مولانا دیده نمی شود. مولانا غزل سه بیتی بسیار دارد. غزل های 84 بیتی هم در دیوان او دیده می شود. این خیلی عجیب است. زیرا تعداد ابیات این غزل ها حتی از بعضی قصاید هم طولانی تر است.

غزل های 50 بیتی و 60 بیتی هم زیاد دارد. این یکی از تفاوت های غزل های سعدی و مولانا بود.

اما تفاوت دیگر؛ بعضی از غزل های مولانا از نظر ساختار به مقاله نزدیک است. یعنی تفاوت بارزی با مقاله ندارد. گویی که مقاله ای درباره مسائل مختلف تصوف و عرفان را با قالب شعر بیان کرده است.

به گمان من این خصیصه غزل های مولانا می تواند از اشعار سنایی مایه گرفته باشد. سنایی در اشعارش درازگو بود. مولانا هم گاهی در غزل بحثی را شروع می کند و پس از بیان استدلال هایش تمثیل می آورد. ولی در غزل سعدی در مواردی انگشت شمار تمثیل و حکایت دیده می شود.

مولانا از نظر زبان هیچ قاعده ای را نمی پسندد. رشت بودن، بدآهنگ بودن و نافقی بودن لفظ برای او اهمیتی ندارد. اگر واژگان سعدی و حافظ را بررسی کنیم (از نظر بسامدی) و واژگان مولانا را هم در کنار آنها بگذاریم، درمی یابیم مولانا وسیع ترین دایره واژگانی را در غزل پارسی به کار برده است. او واژگان خود را از همه نقاط دریافت کرده است: فارس، خراسان، آذربایجان، هرات، بلخ و غیره. ولی سعدی و حافظ بیشتر از واژه های شاعرانه و درخور غزل استفاده کرده اند.

مولانا در واج ها هم هیچ قیدی نمی پذیرد. کم می کند، زیاد می کند. گاهی کلمه تشدید دارد، حذف می کند و بالعکس، کش می دهد، متراکم می کند و ... (بخش دوم سخنرانی دکتر سعید حمیدیان محقق ادبیات با عنوان سعدی و مولانا چهارشنبه 31 مرداد 86 در شهر کتاب مرکزی ایراد کرده است ...)

مولانا نه تنها در غزل که در مثنوی هایش هم متوجه مخاطب سالک و راه و رسم پیروی از پیرتاکید می ورزد در حالی که سخنان سعدی متوجه همه ی اشاره جامعه است از طبقه حاکمان تا کسبه و عارف و عامی و صوفی و ...

ای صوفی سرگردان، در بند نکونامی

تا ڈرد نیاشامی، زین ڈرد نیارامی

ملک صمدیت را، چه سود و زیان دارد؟

گر حافظ قرآنی، یا عابد آصنامی

زهدت به چه کار آید، گر رانه درگاهی؟

کفرت چه زیان دارد، گر نیکسرانجامی

بیچاره توفیقند، هم صالح و هم طالح

درمانده تقدیرند، هم عارف و هم عامی

(مواضع و غزلیات سعدی)

مولانا و کسانی چون عطار شاعرانی تمام عیار عارفند. اما سعدی از برخی از اشعارش به نتایج اخلاقی صوفیان می پردازد.

چنانچه در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک آنجا که طبیبان از درمان کنیزک بیمار در می مانند پادشاه در خواب حکیمی را به او می نمایانند که علاج کنیزک به دست او میسر است. و آن حکیم و در واقع ولی است که شاه هم از او اطاعت می کند:

گفت ای شه مژده، حاجاتت رواست

گر غریبی آیدت فردا، ز ماست

چونکه آید او حکیمی حاذقت

صادقش دان کو امین و صادقت

در علاجش سحر مطلق را ببین

در مزاجش قدرتِ حق را ببین

چون رسید آن وعده‌گاه و روز شد

آفتاب از شرق اخترسوز شد

بود اندر منظره شه مُنتظر

تا ببیند آنچه بنمودند سر

دید شخصی کاملی پُر مایه‌ای

آفتابی درمیان سایه‌ای

می‌رسید از دور مانند هلال

نیست بود و هست بر شکل خیال

نیست و ش باشد خیال اندر روان

تو جهانی بر خیالی بین روان

بر خیالی صلحشان و جنگشان

وز خیالی فخرشان و ننگشان

آن خیالاتی که دام اولیاست

عکس مهربان بستان خداست

آن خیالی که شه اندر خواب دید

در رخ مهمان همی آمد پدید

شه به جای حاجبان فا پیش رفت

پیش آن مهمان غیب خویش رفت

(مثنوی دفتر اول)

دکتر ایرج شهبازی بر این باور است که: غزل های مولانا در قرن هفتم به دلیل تفاوت های بنیادین با جریان شعری غالب رواج زیادی در بیرون از محیط خانقاہ نداشته و باید شخص اهل عرفان و معنویت باشد تا با شعر مولانا ارتباط برقرار بکند. در حالی که شواهد زیادی موجود است که سعدی غزلیاتش در همان زمان حیات خودش شهرت عالم گیر پیدا کرده و او به چنان شهرتی رسیده بود که شعرهای او مرزهای شیراز و ایران را در نور دیده بودو به خارج از ایران رفته بود. بنا بر این احتمال اینکه مولانا غزلیاتی از سعدی را شنیده باشد واقعاً وجود دارد، ولی احتمال اینکه مولانا در بوستان و گلستان سعدی تاثیر گذاشته باشد را باید به کلی منتفی دانست.

دکتر شهبازی پیرامون تفاوت های سعدی و مولانا در بلاغت و معنا تفاوت در شیوه روایت و قصه گویی و... در آثارشان نشان می دهد که تاثیر پذیری و تاثیر گزاری صحت ندارد حتا اگر مولانا سعدی روزها و ماه ها با هم زندگی کرده باشند.

در تقسیم بندی های شعر به غنایی و تعلیمی، بوستان و گلستان سعدی و حکایات مثنوی و کلیله و دمنه و اخلاق ناصری و... در زمرة اشعار تعلیمی قرار دارند. شعر غنایی سخن گفتن از احساسات شخصی است به شرط اینکه از دو کلمه‌ی "احساس" و "شخصی" و سیع ترین مفاهیم آن را در نظر بگیریم. بدان معنی که خواه از روح شاعر گرفته باشد، خواه از احساس او.

شعر غنایی ماده‌ی ساده و محدودی دارد که عبارت از هرگونه احساس شادی یا غم یا خشمی که به گونه‌ی شعر در آید...

در شعر تعلیمی هدف آموختن است و تعلم ماده‌ی اصلی شعر تعلیمی علم و اخلاق و هنر است. یعنی حقیقت نیکی "خیر" و زیبایی است.

بزرگترین شاعری که به شعر عرفانی در قرن ششم و هفتم توجه کرد و غنا بخشید جلال الدین محمد بلخی معروف به ملای روم (وفات 672) است.

که از متفکران بزرگ جهان و مقتدای متصوفه و اهل تحقیق و مجاهدت است. وی در طرح مباحث عرفانی و ایراد تمثیلات و استنتاج از بحث های خود و بیان معانی دشوار عرفانی و حکمی که غالباً نتایج اجتماعی و اخلاقی سودمند نیز دارد به زان ساده دارای قدرت کم نظیری بود. مثنوی های او در شش دفتر و دیوان غزل ها و قصاید و رباعی های وی همه از عالی ترین نمونه های شعر عرفانی فارسی و منشأ تقلید و ایجاد آثار فراوان عرفانی در قرون بعد گردید. (جلد سوم تاریخ ادبیات ذیبح الله صفا بخش اول انتشارات فردوسی 1369 ص 331)

شعر مولانا جوششی است و به ویژه غزلیاتش ضرب آهنگ تندی دارندبه این غزل توجه کنید:

باز آمدم چون عید نوتا قفل زندان بشکنم

وین چرخ مردم خوار را چنگال و زندان بشکنم

از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من تا جسد کنم

طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم

شعر سعدی جوششی است و قبل از انتشار آن را می خوانده واژه ها را بر می گزیده اصلاح می کرده. ولی

مولانا به دنبال واژه نیست او در لحظه زندگی می کند کافیست پیامش به مخاطب برسد. او در قید و بند فواعد و قافیه نیست و خودش هم در غزلی می گوید:

رستم از این نفس و هوا زنده بلا مرده بلا

زنده و مرده وطنم نیست به جز فضل خدا

رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا

قافیه و مغلطه را گو همه سیلا ببر

پوست بود پوست بود در خور مغز شعر ا

مولانا عارف است آسمانی می اندیشد و شعراو هم ملکوتی است. و نه اینکه در شعر سعدی جایی از ملکوت و خدا نباشد. اما سعدی زبانی مقید تر دارد. مولانا پیچیده ترین مفاهیم را در ساده ترین واژه ها گنجانده است.

یک تفاوت دیگر که بین سعدی و مولانا می توان قابل شد، این است که مولانا مثنوی این اثر سترگ اش را عین قرآن می دارد و مصاديق قرآن را برای مثنوی اش به کار می برد:

پس زنقش لفظ های مثنوی

صورتی ضال است هادی معنوی در نبی فرمود کین قرآن زدل هادی بعضی و بعضی را مضل

و در مقدمه دفتر اول و معرفی که از مثنوی مولانا به دست می دهد.می گوید "هذا کتاب المثنوی المعنوی و هو اصول اصول الالهین..." و آیات بسیاری را مصدق مثنوی می داند.از "جمله لا یمسه ال المطهرون"

و اما سعدی و دیگر شاعران هرگز چنین ادعایی ندارند.سعدی با اینکه در سخن سرایی مفاخره هایی دارد اما سخشن را با قرآن مقایسه نمی کند. نهایت می گوید:

سعدی خوشتر از حدیث تو نیست

تحفه ی روزگار اهل شناخت

مولانا در مثنوی از یک قصه ی بسیار ساده و کوتاه داستانی طولانی می سازد مثلاً به همین قصه طوطی و بازرگان در دفتر اول توجه کنید.بازرگانی قصد سفر به هندوستان را دارد و از اهل خانه می پرسد که چه سوغاتی برایشان بیاورد و از طوطی خوش زبانی هم که در خانه دارد می پرسد. و او می گوید سلام مرا به طوطیان هند برسان و از حال من برایشان بگو که من اینجا در قسم و این انصاف نیست.و بازرگان در مواجهه با طوطیان در هند، پیغام طوطی اش را می دهد و یک طوطی در دم می افتد و جان می دهد. او هم از این ماجرا ناراحت می شود و در باز گشت ماجرا را برای طوطی اش باز گو می کند. طوطی در قفس می افتد و می میرد بازرگان خود را سرزنش می کند و او را بیرون می اندازد و طوطی پر زده آزاد و رها می رود. طوطی هند پیام این رهایی را با مردنش به وسیله ی بازرگان به طوطی در قفس می دهد.همین حکایت را که به گفته استاد فروزانفر در شرح مثنوی شریف مولانا از اسرار نامه عطار گرفته . اما داستان عطار تنها 26 بیت است و حکایت مولانا 367 بیت است.و نکاتی نظر و حکمت آموز را برای مخاطب و سالکان راه حقیقت به تناسب بر خورد با واژه ها گرفته و آن را با ذهن خلاقالش پردازش کرده و چند موضوع کلیدی مانند کاربست و اهمیت زبان، اهمیت سخن گفتن، امانت داری، حرصن، صیرفراموش نکردن حضور دایمی خداوند، داشش، مرگ اختیاری و... را مورد واکاوی قرار داده. در اولین قصه هم همینطور و در بسیاری از قصه هایش که مولانا آنها را از منابع گوناگون چون قصص الانبیاء،تفسیر ابوالفتوح رازی،مرزبان نامه و یا کلیله و دمنه و... گرفته و بر اساس هدفی که داشته آن را خلاقاله تغییر داده است. سخن کوتاه کنم و بگویم که مولانا جایگاهی بسیار والا برای انسان در حد پیامبران قابل است. از این رو می گوید :

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیی با موسیی در جنگ شد

و یا در حکایتی در دفتر پنجم که می گوید:

آدمی باش و ز خر گیران مترب

خر نه ای ای عیسی دوران مترب

و این آدمی را همپایه ی مسیح پیامبر می بیند و ادامه می دهد که:

چرخ چارم هم زنورنو پر است

حاش الله که مقامت آخر است

در حالی که در شعر سعدی با اینکه بسیار انسان گر است اما آدمی یا انسان هم پایه ی پیامبران نیست.

تنها گاه او را همپایه با فرشته گان تعریف می کند و با بیتی در این زمینه از غزلیات سعدی سخن را به پایان می برم:

دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن

کسی که برسر کوبت مجاوری آموخت

من آدمی به چنین شکل و قد و خوی و روش

ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت

امید که با این یادداشت کوتاه کمی با تفاوت ها و نگاه مولانا و سعدی آشنا شده باشیم.

ای خدا جان را تو بنما آن مقام

کاندرو بی حرف می روید کلام

عبدالحسین علوی